

بخوان، فکر کن، تغییر بده - 1

بِإِذْنِ اللَّهِ سَعِيدِنَا

دکترای روان‌شناسی تربیتی

مدیر مدرسه، معلم

اشاره

نوشته‌ی زیر قصد دارد با ایجاد سؤال در مورد نگرش به انسان، احتمالاً نگرشی دقیق‌تر در تو ایجاد کند. این نوشته می‌خواهد نشان دهد که نحوه‌ی نگرش تو به انسان چقدر می‌تواند در نحوه‌ی کار در مدرسه و آموزش و تدریس مؤثر باشد! اصلاً باعث تعجب نخواهد بود اگر بعد از پایان چند شماره‌ای که تحت این عنوان می‌خوانی، تصمیم‌گیری تغییرات مهمی در نحوه‌ی کار خود در کلاس بدهی! همکار عزیز! شروع کار تو با انتخاب یکی از دو گزینه‌ی زیر شروع می‌شود. با کدام یک از دو گزینه‌ی زیر موافقی؟

● انسان موجودی است ذاتاً خوب و کمال‌گرا.

● انسان موجودی است که به بدی و نادرستی تمایل دارد.

بهرتر است قبل از این‌که با عجله بقیه‌ی مطلب را بخوانی، نظرت را در مورد گزینه‌های بالا بگویی! تصمیم خودت را بگیر!

ممکن است نظر و احساس شخصی‌ات چیزی باشد که از دیگران در این مورد شنیده و یا در منابع خوانده‌ای.

مثلاً ممکن است از نظر درک کاملاً شخصی معتقد به این باشی که انسان‌ها ذاتاً خوب هستند؛ ولی براساس برخی آیات یا نوشته‌ها فکر کنی که احتمالاً اشتباه می‌کنی! یا برعکس. ممکن است وقتی با واقعیت مطابقت می‌دهی، فکر کنی آدم‌ها عمدتاً تمایل به بدی دارند؛ ولی برخی روایات یا نوشته‌های بزرگان به عکس اعتقاد تو تمایل نشان دهند!

در واقع این تناقض ظاهری وجود دارد! مثلاً آیه‌های زیر را - که با ترجمه‌ی استاد فولادوند جمع‌آوری شده - نگاه کن!

1. إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ (ابراهیم - 34): قطعاً انسان ستم‌پیشه و ناسپاس است.

2. خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ (نحل - 4): انسان را از نطفه‌ای آفریدیم و اکنون ستیزه‌جویی آشکار است.

3. إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا (احزاب - 72): انسان بسیار ظالم و جاهل بود.

4. إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا (معارج - 19): به‌راستی انسان سخت آزمند خلق شده است.

5. انّ الانسان لِرَبِّه لکنود (عادیات- 6): انسان نسبت به پروردگارش سخت ناسپاس است. قطعاً اگر این آیات را برای کسی بخوانند نمی‌تواند بگوید: این نشان می‌دهد که انسان ذاتاً خوب است! شاید این آیات انتخاب اولت را تأیید می‌کند. شاید مثال‌هایی هم در ذهن، از بچه‌ای داری که گاهی به خودت گفته‌ای «اصلاً این بچه ذاتاً مشکل دارد!» و یا «به بعضی هرچه خوبی کنی، بدی در ذاتش هست!»- این «بدی» گاهی ممکن است تبلی، دروغ، بددهنی، حسادت، خودخواهی، شرارت و یا چیزهایی از این دست باشد که در واقعیت صدق می‌کند. اما تناقض از آنجا شروع می‌شود که در همین قرآن آیات دیگری هست که معنایی به ظاهر مخالف با معانی آیات بالا دارد.

1. لقد خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ (تین- 4): به‌راستی انسان را در نیکوترین اعتدال آفریدیم.
 2. أَنَا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى... وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ (احزاب- 2): همانا امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم پس از حمل آن ابا کردند و ترسیدند درحالی‌که انسان آن را پذیرفت.
 3. وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا... وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ (بقره 31- 34): و همه‌ی اسماء را به آدم آموخت... و به ملائکه فرمود که به آدم سجده کنند.
 4. فَاقم وجهك للدين حنيفاً فطره الله التي فطر الناس عليها (روم- 30): پس روی خود را با گرایش تمام به حق به سوی این دین کن، با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن آفریده است.
 5. وَاِذَا اخذَ رَبِّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ... (اعراف- 172): به‌خاطر بیاور زمانی را که پروردگارت از صلب فرزندان آدم ذریه‌ی آنها را برگرفت و آنها را بر خویشتن گواه ساخت و فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند آری، گواهی می‌دهیم.
- به نظر می‌رسد این آیات، انسانی را با ذاتی پاک توصیف می‌کنند. موضوع پاک بودن نهاد انسان در متون علمی- مذهبی ما بسیار پررنگ است. مثلاً شهید مطهری در کتاب فطرت می‌نویسد: «قرآن صریحاً فرموده است که دین فطری است (صفحه‌ی 14)». در این کتاب مانند بسیاری از منابع به صراحت به وجود فطرت در انسان اشاره شده است. فطرت یک نیروی درونی است که شامل تمایلات مثبت و کمال‌گرایانه است. شهید مطهری در ذیل عنوان «فطرت و تربیت» می‌نویسد: «اگر انسان دارای یک سلسله فطریات باشد، قطعاً تربیت او باید با در نظر گرفتن همان فطریات صورت گیرد. اصل لغت «تربیت» هم اگر به کار برده می‌شود، چه آگاهانه و چه ناآگاهانه، بر همین اساس است. چون «تربیت» یعنی رشد دادن و پرورش دادن و این مبنی بر قبول کردن یک ویژگی سلسله استعدادها و به تعبیر امروز، یک سلسله ویژگی در انسان است (صفحه‌ی 15)».

استاد مطهری از احادیث هم مثال آورده است. مثلاً در صفحه‌ی 20 همین کتاب می‌فرماید: «ابن اثیر درالنهاییه، به مناسبت، آن حدیث معروف را نقل می‌کند که (کل مولود یولد علی الفطره...); هر مولودی بر فطرت اسلامیة متولد می‌شود؛ لکن پدران او (عوامل خارجی) او را منحرف می‌کنند».

اگرچه اعتقاد به وجود فطرت به‌عنوان گرایش درونی به خیر، زیبایی‌ها و کمال در متون مذهبی غیرقابل انکار می‌نماید، با این حال برخی شبهه‌ها نیز باید پاسخ داده شود.

مثلاً معروف است که انسان 3 نوع نفس دارد: نفس اماره، نفس لوامه و نفس مطمئنه. نفس اماره انسان را به بدی امر می‌کند. یوسف(ع) فرمود (یوسف- 53): *إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَرَحِمُ رَبِّي*: همانا نفس بر بدی امر می‌کند؛ مگر خداوند مرحمت کند. نفس لوامه گناهکار را ملامت می‌کند و نفس مطمئنه نفسی است که مرضی پروردگار است و لایق بهشت. آیا هر سه نفس در ذات انسان است؟ جواب دادن به برخی از این نوع شبهات در گنجایش و توان این نوشته نیست. بنابراین آن را به دیگران می‌سپاریم.

در این جا دوباره به بحث برمی‌گردیم. به‌واقع تو به چه چیزی معتقدی؟! سعی کن اعتقادات را برای خودت روشن کنی. هرچند که با برخی از نظرات عنوان شده در این جا تناقض داشته باشد! زیرا مهم است که ابتدا خودت بدانی که باورت چیست؟!

این باور واقعی توست که در اعمال مؤثر است. علت این همه تأکید این است که می‌خواهیم ادعا کنیم باور و نگرش شما در مورد انسان (چه موافق با احداث و قرآن و نظر روان‌شناسان باشد و یا مخالف آن‌ها) در عملکرد تأثیرات مهمی دارد.

به نظر می‌رسد اعتقاد به فطرت در اسلام امری قطعی است. روان‌شناسان جدید نیز معتقد هستند انسان ذاتاً خوب و کمال‌گرا و خیرطلب است. آن‌ها نام این نیروی درونی را خود (self) گذاشته‌اند. در این جا هم شما را در مقابل چند گزینه قرار می‌دهیم تا با تلاش برای انتخاب برخی از آن‌ها، به تأثیرات عملی اعتقاد به فطرت برسیم.

- انسان ذاتاً خوب است؛ پس نیازی به هدایت ندارد.
- انسان ذاتاً خوب است؛ پس برای این که تحت تأثیر محیط منحرف نشود باید مانع وارد آمدن نیروهای بیرونی بر او شویم.
- انسان ذاتاً خوب است؛ پس برای این که مطابق فطرت رشد کند وظیفه‌ی والدین، معلمین و بزرگان است که به مراقبت و کنترل او بپردازند.
- انسان ذاتاً خوب است و به کمال تمایل دارد؛ پس خودش می‌داند که باید چه کند و نباید نگران انحراف او باشیم.

- انسان ذاتاً خوب است؛ ولی تحت تأثیر محیط به راحتی منحرف می‌شود. پس باید، مراقب انحراف‌های ایجاد شده بود و آن‌ها را تصحیح کرد و مانع ایجاد انحراف‌های جدید شد.
- انسان ذاتاً خوب است؛ پس محیط باید تلاش کند و نگذارد نیروهای بیرونی قدرت اختیار را از وی بگیرند و اجازه دهد که او با اختیار کامل و آزادانه طبق تمایل درونی خود حرکت کند.
- اگر به گزینه‌ها دقت کنی خواهی فهمید که آن‌ها دو دسته‌اند. این دو دسته گویا از یک مقدمه شروع کرده‌اند ولی به دو نتیجه‌ی متفاوت رسیده‌اند! گزینه‌های یک، دو، چهار و شش در یک دسته و گزینه‌های سه و پنج در دسته‌ی دیگر قرار می‌گیرند.
- علت این‌که این دو دسته - که هر دو انسان را ذاتاً خوب و کمال‌گرا و دارای فطرت می‌دانند - به دو نتیجه‌ی عملی متفاوت می‌رسند چیست؟ واضح است که برای هر استنتاج دو مقدمه نیاز است.
- در همه‌ی این گزینه‌ها تنها یک مقدمه (که در منطق آن را صغرا می‌نامند) وجود دارد. مقدمه‌ی دوم (که در منطق آن را کبری می‌نامند) در واقع در ذهن کسی بوده که نتیجه‌گیری کرده ولی بیان نشده است.
- اکنون تلاش می‌کنیم دریابیم مقدمه‌ی دوم نزد هریک از دو دسته چه معنایی داشته. به نظر می‌رسد مقدمه‌ی دوم یا پیش‌فرض‌های دسته‌ی اول چنین هستند:
- هر فرد تنها خود می‌تواند با توجه به تمایل درونی خود، کمال خود و نیازهای لازم برای رسیدن به آن را تعیین کند.
- هر فرد کمالی متفاوت دارد. انسان موجودی یکتا است و راه رسیدن به کمال نیز برای هرکس یکتا است.
- والدین، معلمین و بزرگان اگرچه لازم است آن‌چه را صلاح می‌دانند با وی در میان بگذارند، ولی به این شرط که هیچ‌گونه فشاری اعم از پنهان و آشکار به وی برای انتخاب خاصی وارد نیاورند.
- اما پیش‌فرض‌هایی که دسته‌ی دوم دارند احتمالاً چنین است:
- والدین، معلمین و بزرگان می‌دانند که فطرت فرد به چه تمایل دارد. یعنی می‌دانند خیر و کمال وی چیست.
- آن‌ها می‌دانند که این تمایل درونی فرد، نهایتاً منجر به چه ویژگی‌هایی در شخصیت وی باید بشود. لذا برای به‌ثمر رسیدن وی، در باب انتخاب شغل، انتخاب همسر، روش زندگی، اعتقادات، مشی سیاسی، مناسک عبادی و رشته‌ی درسی باید مراقبت کرد که از مسیر کمال خود دور نشود.
- آن‌ها توانمندی‌های وی را می‌دانند؛ نیازهای او را تشخیص می‌دهند و می‌توانند در زمان مناسب آن نیازها را برای وی فراهم کنند و صلاح وی را هم می‌شناسند (بهتر از خودش).
- ممکن است مقدمات دیگری هم بتوان تصور کرد. روان‌شناسان جدید عموماً معتقد به دسته‌ی اول پیش‌فرض‌ها هستند. به نظر می‌رسد متون مذهبی هم با دسته‌ی اول توافق داشته باشد؛ اگرچه در عمل

اکثراً عملکردمان نشانه‌ی باور به دسته‌ی دوم است! شهید بهشتی معتقد است اگر پیش‌فرض‌های دسته‌ی دوم را صحیح بدانیم، اختیار را از انسان گرفته‌ایم و این بدترین ظلمی است که می‌توان به افراد نمود. شهید بهشتی در کتاب نقش آزادی در تربیت کودکان می‌نویسد: «دو ویژگی در انسان هست که سخت به هم مربوطند. یکی قدرت تجزیه و تحلیل و جمع‌بندی... ویژگی دوم آزاد بودن و انتخاب‌گر بودن.» وی بیان می‌کند که اگر ویژگی دوم را از انسان بگیریم ویژگی اول هیچ نقشی ندارد. پس به دنبال آن توضیح می‌دهند که هیچ بهانه‌ای نباید باعث شود قدرت انتخاب از انسان گرفته شود. وی تصریح می‌کند: «خوب دقت کنید؛ نقش خدا به‌عنوان مبداء هستی و آفریدگار فعال ما یشاء؛ نقش پیامبران به‌عنوان رهبران و راهنمایان امت؛ نقش امام به‌عنوان زمامدار و مسئول امت و مدیر جامعه، همه‌ی این‌ها نقشی است که نباید به آزادی انسان لطمه وارد آورد.»

گروهی هم معتقدند علی‌رغم این‌که انسان فطرت دارد و به سمت کمال گرایش دارد، باید تحت کنترل باشد؛ مراقبت شود و مانع انحراف وی شد. آن‌ها تلویحاً معتقدند که خود فطرتی راه یافته و به کمال رسیده دارند و تشخیص کمال دیگران را هم به عهده‌ی آن‌هاست. همه‌ی مشخصات لازم را هم برای رسیدن افراد به کمال می‌دانند و ضمناً وظیفه (احتمالاً وظیفه‌ی الهی) دارند که افراد را در خط فطرت نگه دارند. این اعتقادات آشکارا نه تنها آزادی و قدرت اختیار افراد را محدود می‌کند، بلکه بیش‌تر با اعتقاد به ناپاکی ذاتی انسان سازگار است.